

## بازتاب بی‌مهری غزنویان نسبت به عناصر ایرانی در تاریخ بیهقی

### دکتر جمیله اخیانی

دانشیار - عضو هیأت علمی دانشگاه زنجان

### مصطفی کریمی

مدرس دانشگاه فرهنگیان کرمانشاه

### حسین فرهنگیان

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه زنجان

### چکیده

با آنکه غزنویان از سلسله‌های قدرتمند پس از اسلام در ایران بودند، ایرانی نبودن و غلام‌زادگی آنها دو عنصری بود که می‌توانست به اقتدار آنها بر ذهن ایرانیان خدشه وارد سازد. برای پوشاندن این نقطه‌ضعف‌های ذاتی، غزنویان کوشیدند از یک سو با بی‌مهری به عناصر ایرانی و فروکاستن از ارج و قرب آنها و از سوی دیگر با توجیه شرعی حکومت و جایگزین کردن ارزش‌های دینی خودساخته به جای ارزش‌های ملی، جایگاه خود را تثبیت کنند. بازتاب این سیاست و میزان موفقیت آنها را در این زمینه می‌توان در تاریخ بیهقی مشاهده کرد. این اثر از امهات کتب تاریخ و ادب فارسی و آیین روشن عصر غزنوی است. مقاله حاضر به بررسی این موضوع در تاریخ بیهقی می‌پردازد و می‌کوشد نگاه سبک‌انگاران جو غالب را به عناصر ایرانی که در کتاب مذکور به صورت برتری عرب بر عجم، سبک شمردن پادشاهان و شخصیت‌های ایرانی و... انعکاس یافته، نقد و تحلیل کند.

واژگان کلیدی: غزنویان، تحقیر عناصر ایرانی، تاریخ بیهقی، توجیه شرعی

### هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

مقدمه:

تاریخ دراز دامن ایران، عرصه ظهور حکومت‌های مختلفی بوده که گاه از اقوام و نژادهای غیر ایرانی بوده‌اند. ترکان غزنوی از جمله این اقوام غیر ایرانی بودند که با وجود اینکه از پیشینه تمدنی سرشاری برخوردار نبودند، توانستند حکومت مقتدری به وجود آورند و تا سالیان دراز در نواحی گسترده‌ای فرمانروایی کنند. غزنویان غلامان ترک‌نژادی بودند که در اواخر عهد سامانیان به خاطر ضعف امرای سامانی و بروز اختلاف در میان آنان، بخش وسیعی از متصرفات دولت سامانی را در دست گرفتند. با روی کار آمدن سبکتگین که از غلامان ارتقایافته‌ی البتگین بود، این حکومت از شرق تا غرب توسعه یافت و پس از وی فرزندش محمود رسماً از اطاعت سامانیان بیرون آمد و با شجاعت و تدبیر به فتوحات مهمی در ایران و هند نایل شد و زمام امور مناطق وسیعی را تحت اختیار خود گرفت و پادشاهی بزرگی به وجود آورد که پس از او ادامه یافت (نک: صفا، ۱۳۷۸ج ۱: ۲۱۶-۲۱۴)؛ اما حکمرانان مقتدر غزنوی، دو نقیصه داشتند که می‌باید برای جبران آن می‌کوشیدند و این دو نقیصه یکی ایرانی نبودن آنها بود و دیگر غلام‌زاده بودنشان. «از آنجا که برای ایرانیان دوره مذکور، اصالت نژادی اهمیت داشت، سلاطین و مدعیان قرن سوم و چهارم می‌کوشیدند نسب خود را به نوعی به شاهان و پهلوانان قدیم برسانند؛ چنانکه یعقوب لیث و سامانیان نسب خود را به ساسانیان می‌رساندند». (همان: ۲۱۹). غزنویان چون ایرانی نبودند، طبیعتاً نمی‌توانستند چنین نسب‌سازی‌هایی کنند و این نقطه‌ضعفی بود که

می‌بایست از طریق دیگری پوشش داده می‌شد؛ علاوه بر این که غلام‌زادگی آن‌ها نیز مشکل را مضاعف می‌ساخت. تاریخ بیهقی که به عنوان یک مرجع مهم و مستند عصر غزنوی، اطلاعات روشنی از چگونگی این فرمانروایی و ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این دوره ارائه می‌دهد، تلاش غزنویان برای رفع این دو نقیصه را بازتاب داده‌است؛ موضوعی که تا به حال در پژوهش‌های مربوط به این کتاب مورد بررسی قرار نگرفته‌است. این مقاله می‌کوشد بازتاب سیاست خاص غزنویان را در برابر این نقطه‌ضعف‌ها در تاریخ بیهقی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. آنچه از تحلیل اطلاعات ارائه‌شده در این کتاب برمی‌آید، این است که غزنویان برای جبران این ضعف‌ها، به شیوه‌هایی خاص متوسل شدند که در واقع مکمل هم محسوب می‌شدند. این شیوه‌ها عبارت بودند از: «توجیه شرعی حکومت»، «نسب‌سازی مذهبی» و «تحقیر ایرانی و ارزش‌های ایرانیان» که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

### ۱- توجیه شرعی حکومت

یکی از راه‌هایی که حکمرانان غزنوی برای جبران ضعف‌های ذاتی خود یافتند، تمسک به اسلام و دستاویز قراردادن آن بود. آنها بر طبق آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم...» (آیه ۵۹ سوره نساء) خود را ولی امر مسلمین خواندند که به این ترتیب وظیفه مسلمانان اطاعت از آنها می‌شد؛ در تاریخ بیهقی از سلطان محمود با عنوان «ملک اسلام» و «جانشین پیامبر (ص)» یاد شده‌است:

«دست‌ها به خدای عزوجل، برداشته تا ملک اسلام را محمود، در دل افکند که اینجا آمد و ایشان را فریاد رسید» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۱۸)

«و سایه بر مملکت افکند که خلیفت بود و خلیفت خلیفت مصطفی علیه‌السلام» (همان: ۴).

«امیرالمؤمنین» خواندن خلیفه بغداد و حکم و لوا گرفتن از وی و تحت عنوان نماینده شرعی وی حکومت کردن، در راستای همین سیاست انجام می‌شد. در تاریخ بیهقی شاهد تشریفات بسیار مفصل حکومت برای آمدن رسول خلیفه هستیم؛ از خوازه زدن و ساختن طاق نصرت برای استقبال از وی: «از دروازه‌های راه شهر تا بازار، خوازه بر خوازه و قبه بر قبه بود تا شارسران مسجد آدینه که رسول را آنجا جای ساخته بودند» (همان: ۳۷) و آوردن وی با تشریفات خاص و بردن او بین مردم: «و مرتبه‌داران او را به بازار بیاوردند و می‌رانند و مردمان درم و دینار و شکر و هرچیزی می‌انداختند و بازیگران بازی می‌کردند» (همان)؛ چنانکه رسول خلیفه را شگفت‌زده می‌کرد: «رسول ... گفت در عمر خویش آنچه امروز دید یاد ندارد» (همان)؛ تا نماز خواندن پادشاه پس از پوشیدن خلعت خلیفه در حضور رسول: «امیر مسعود خلعت پوشید و دو رکعت نماز کرد و بوسه زوزنی گفته بود امیر را چنان باید کرد چون خلعت‌ها پوشید بر جملگی ولایت پدر از دست خلیفه» (همان) و دادن هدایای فراوان به رسول، چنانکه موجب تحیر وی می‌شد: «نزل‌ها بیاوردند از حد و اندازه گذشته و بیست هزار درم سیم گرمابه، چنان که متحیر گشت» (همان: ۳۹). به این ترتیب پادشاهان غزنوی با آنکه چندان اعتقادی به خلفا نداشتند، چنانکه سلطان محمود از خلیفه با تعبیر «خلیفه خرف‌شده» یاد می‌کرد (همان: ۲۳۰)؛ اما اطاعت ظاهری خود را از آن‌ها حفظ می‌کردند تا توجیه شرعی برای حکومت خود داشته باشند. از سوی دیگر با نسبت دادن همه امور به «تقدیر ایزدی» می‌کوشیدند غلام‌زادگی خود را پوشش دهند. بیشترین بازتاب این موضوع در تاریخ بیهقی، در «فصلی است که بیهقی در باره پادشاهان آورده است. وی با تصریح بر اینکه هر کس در این مورد حرفی بزند یا «طاعن» است یا «حاسد»، ابتدا سعی می‌کند ریشه هرگونه بحث در این زمینه را بخشکاند: «پس اگر طاعنی یا حاسدی گوید که اصل بزرگان این خاندان بزرگ از کودکی آمده است خامل ذکر ...» (همان: ۱۵۱) و تأکید می‌کند که «کس را نرسد که اندیشه کند تا به گفتار رسد» (همان) و سپس با نسبت دادن آن به تقدیر به چنین افرادی پاسخ

دندان‌شکن هم بدهد: «جواب او آن است که تا ایزد عزّ ذکره آدم را بیافریده است تقدیر چنان کرده‌است که ملک را انتقال می‌افتاده است ازین اّمّت بدان اّمّت و ازین گروه بدان گروه» (همان) و اینکه مردم از درک چنین حکمت‌هایی عاجز هستند: «پس ببايد دانست که برکشیدن تقدیر ایزد عز ذکره پیراهن ملک و پوشانیدن در گروه دیگر، اندر آن حکمت است ایزدی و مصلحت عام مر خلق روی زمین را که درک مردمان از دریافتن آن عاجز مانده‌است» (همان). (۱)

## ۲-نسب‌سازی مذهبی

غزنویان از آنجا که نمی‌توانستند برای خود نسب‌سازی ایرانی کنند، به «نسب‌سازی مذهبی» روی آوردند. آنچه در تاریخ بیهقی درباره‌ی خواب‌های معنادار سبکتگین می‌خوانیم، از این جمله است. دیدن سبکتگین خضر را قبل از فروخته‌شدن به البتگین و نوید حکومت داده شدن از سوی خضر به وی که: «بشارت دهم تو را که مردی بزرگ و بانام خواهی شد؛ چنانکه وقتی بدین صحرا بگذری با بسیار مردم محتشم و تو مهتر ایشان باشی» (همان: ۲۴۹) و توصیه‌ی خضر به وی که: «چون این پایگاه بیافتی با خلق خدای نیکویی کن و داد بده تا عمرت دراز گردد و دولت بر فرزندان تو بماند» (همان) و دست عهد و پیمان دادن خضر با او و باقی ماندن اثر آن دست فشردن بر دست وی و پنجاه رکعت نماز خواندن او پس از دیدن این خواب (همان) - و همه‌ی اینها پیش از اسلام آوردن وی! - و نیز یادکرد شفقت و دلسوزی سبکتگین درباره‌ی بچه‌آهویی که به دام انداخته و سپس آزادش می‌کند و همان شب «پیرمردی سخت فره‌مند» را به خواب می‌بیند که خود را «رسول آفریدگار» معرفی می‌کند و به او وعده‌ی فرمانروایی بر غزنین و زاولستان می‌دهد: «به خواب دیدم پیرمردی را سخت فره‌مند که نزدیک من آمد و مرا می‌گفت: یا سبکتگین بدانکه آن بخشایش که بر آن آهوی ماده کردی و آن بچگک بدو باز دادی و اسب خود را بی‌جو یله کردی، ما شهری را که آن را غزنین گویند و زاولستان به تو و فرزندان تو بخشیدیم و من رسول آفریدگارم» (همان: ۲۵۱) نمونه‌ی دیگری از تلاش برای همین نسب‌سازی است تا خواننده باور کند که اگر غزنویان غلام‌زاده هستند؛ ولی با بقیه متفاوتند؛ چراکه تأیید الهی را با خود دارند و بر طبق این تأیید، حکومت آنها ادامه خواهد داشت؛ چنانکه پس از آن، از قول سبکتگین می‌خوانیم که: «و یقین دانم که ملک در خاندان و فرزندان من بماند» (همان). بیهقی هم که از سن نوزده سالگی در دیوان خدمت کرده و در این جو غالب حکومتی پرورده شده، به اعتقاد و یا به پیروی از سیاست روز، با نقل داستان حضرت موسی (ع) قبل از رسیدنش به پیامبری و شفقت و دلسوزی وی بر بره‌بی که گریخته، می‌کوشد موضوع را در ذهن خواننده تأیید و تثبیت کند: «هرچند در ازل رفته بود که وی پیغمبر خواهد بود، بدین ترحم که بکرد، نبوت وی مستحکم‌تر شد» (همان). چنانکه در پایان این حکایت‌ها تأکید می‌کند: «این دو خواب نادر و این حکایت بازنمودم تا دانسته‌آید و مقرر گردد که این دولت در خاندان بزرگ بخواید ماند روزگار دراز» (همان). به عبارت دیگر اگر آنها به دلیل غیر ایرانی بودن نمی‌توانستند «فره» پادشاهان ایرانی را داشته‌باشند، به نوعی خود را برگزیده‌ی خدا می‌خواندند که از پیش برای حکومت بر مردم تعیین شده‌اند.

## ۳-تحقیر ایرانی و ارزش‌های ایرانیان

روش دیگر در این زمینه، تحقیر ایرانی و ارزش‌های ایرانیان بود. بی‌توجهی سلطان محمود به شاهنامه‌ی فردوسی از مصداق‌های این موضوع است. طبعاً شاعری مثل فردوسی که خود از طبقه‌ی دهقانان بود و به سرگذشت ملی و ایرانی خود افتخار می‌ورزید و در صدد احیای فرهنگ و تمدن ایران باستان بود، نمی‌توانست با اقبال محمود رو به رو شود؛ اما شاعری مانند فرخی که در صدد تأیید برتری ممدوح بر شخصیت‌های اسطوره‌ای ایرانیان بود (۲)، ارج و قرب می‌یافت

تا کارش بدانجا می‌رسید که: «تا بیست غلام سیمین کمر از پس او برنشستندی» (نظامی عروضی، ۱۳۶۹: ۶۵). شفیع کدکنی درباره تغییر اسطوره‌های شعر در این دوره می‌نویسد: «بی‌گمان دگرگونی‌های تاریخی و اجتماعی در نگرش و طرز تلقی شاعران از گونه‌های مختلف اساطیر، تأثیری غیرقابل انکار دارد. با نفوذ مذهب یا گسترش یافتن قدرت‌های بیگانه در ایران که در طول تاریخ، نوسان‌های بسیار داشته، در طرز تلقی شاعران از اساطیر، فراز و نشیب‌های بسیار دیده می‌شود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۲۳۸). وی خوارمایه شمردن و زبونی ارزش‌های اساطیری نژاد ایرانی را در شعر این دوره، از جمله دگرگونی‌هایی می‌داند که نتیجه مستقیم عوامل سیاسی و تاریخی است (همان: ۲۳۹). باید گفت این فقط مخصوص شعر نیست، این روش، سیاست غالب دوره غزنویان بود که می‌بایست رواج می‌یافت. آنچه در تاریخ بیهقی می‌بینیم (۳) نیز نشان‌دهنده رواج همین نگرش است و عجب نیست که «هیچ اشاره‌ای به شاهنامه در تاریخ مسعودی نیامده» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۸: ۳۳)، هرچند «بعید به نظر می‌رسد که مرد کنجکا و دانش‌پژوهی چون بیهقی آن را ندیده باشد» (همان). در راستای همین سیاست است که «عجم» (۴) به طور کلی تحقیر می‌شود؛ چنانکه عرب (به عنوان مظهر اسلام) بر عجم برتری داده می‌شود و عکس آن، یعنی سخن گفتن از برتری عجم بر عرب گناهی بزرگ شمرده می‌شود: «فرا ایستادم و از طرزی دیگر سخن پیوستم، ستودن عجم را که این مردک از ایشان بود - و از زمین اسروشنه بود - و عجم را شرف بر عرب نهادم، هرچند که دانستم اندر آن بزه‌ای بزرگ است» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۲۲۳) و مخالفت ایرانیان با خلفای بغداد نتیجه «بدی گوهر آنها» و «عکس‌العمل چشیدن ضرب شست اعراب در هنگام غلبه اسلام» ولیکن هر کس آن کند که از اصل و گوهر وی سزد و عجم عرب را چون دوست دارد، با آنچه بدیشان رسیده است از شمشیر و نیزه‌ی ایشان» (همان: ۲۲۵). علاوه بر اینکه نویسنده، گاه به گونه‌ای از «عجم» سخن می‌گوید که گویی درباره قومی بیگانه حرف می‌زند، نه قومی که خود نیز از ایشان است:

«دولت عرب که همیشه باد، رسوم عجم باطل کرد و بالا گرفت» (بیهقی، ۱۳۸۷: ۱۰۹۸).

«چون عجم را بزدند و از مداین بتاختند و یزدگرد بگریخت و بمرد یا کشته شد و آن کارهای بزرگ با نام رفت» (همان: ۱۷۲).

توصیف دین زردشتی با عنوان‌های «دین گیرکان» و «دین باخلل» به خاطر نسبتش با ایرانیان، نمونه دیگری از این خوارداشت‌ها است (بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۷۲)؛ همچنانکه ایرانیان مسلمان شده‌ای چون افشین که به خلفا خدمت کرده‌اند، همچنان بر دین قدیمشان ارزیابی می‌شوند و «نامسلمان» خوانده می‌شوند: «به خدای عزوجل سوگند خورم که افشین جان از من نبرد که وی مسلمان نیست» (همان: ۲۲۵) و حضورشان باعث دریغ بر مسلمانی شمرده می‌شود: «دریغا مسلمانیا که از پلیدی نامسلمانی این‌ها باید کشید» (همان: ۲۲۴).

این تحقیر، پادشاهان ایرانی را نیز در بر می‌گرفت. فرودست دانستن این پادشاهان نسبت به پادشاهان غزنوی که از آنها به «پادشاهان ما» تعبیر می‌شود، از جمله این موارد است: «چنان گویم که فاضل‌تر ملوک گذشته گروهی‌اند که بزرگتر بودند و از آن گروه دو تن را نام برده‌اند، یکی اسکندر یونانی و دیگر اردشیر پارسی. چون خداوندان و پادشاهان ما از این دو بگذشته‌اند به همه چیزها» (همان: ۱۵۰) و اگر گاه توصیف تحسین‌آمیزی از پادشاهان ایرانی می‌بینیم، یا به منظور تأیید پادشاهان غزنوی است؛ مانند نقل سخن نوشیروان در باره اهمیت وجود پادشاه: «در شهری مقام مکنید که پادشاهی قاهر و قادر و حاکمی عادل ... نباشد» (همان: ۵۱۵) برای تأیید پادشاه تازه به تخت نشسته غزنوی: «پادشاهی عادل و مهربان پیدا گشت که همیشه پیدا و پاینده باد» (همان: ۵۱۶) و یا باورپذیر کردن اعمالی که به آنها نسبت داده می‌شود؛ چنانکه پس از توصیف شجاعت و توانایی سلطان مسعود در شکار شیر، وی با بهرام گور مقایسه می‌شود: «پادشاه با دل

و جگردار به دودست بر سر و روی شیر زد، چنان که شیر شکسته شد و بیفتاد ... و همه حاضران به تعجب بماندند و مقرر شد که آنچه در کتاب نوشته‌اند از حدیث بهرام گور راست بود» (همان: ۱۷۷).

علاوه بر پادشاهان، شخصیت‌های ایرانی نیز اغلب، از گزند تحقیر در امان نبوده‌اند. افشین با صفاتی چون: «سگ»، «سگ ناخویشتن‌شناس نیم‌کافر»، «مردک» و «مردار» توصیف می‌شود:

«من با خویشتن گفتم: یا احمد، سخن و توقیع تو در شرق و غرب روان است و تو از چنین سگی استخفاف کنی» (همان: ۲۲۳)

«این سگ ناخویشتن‌شناس نیم‌کافر ابوالحسن افشین به حکم آنکه خدمتی پسندیده کرد و بابت خرم‌دین را برانداخت و به روزگار دراز جنگ پیوست تا او را بگیرد و ما او را بدین سبب از حد اندازه افزون بنواختیم و درجه‌ای سخت بزرگ بنهادیم ...» (همان: ۲۲۱).

«و از طرزی دیگر سخن پیوستم ستودن عجم را که این مردک از ایشان بود» (همان: ۲۲۳)

«این چنین مرداری و نیم‌کافری بر من چنین استخفاف می‌کند» (همان: ۲۲۴)

و بابت، دشمنی معرفی می‌شود که باید برمی‌افتاده است:

«افشین به حکم آنکه خدمتی پسندیده کرد و بابت خرم‌دین را برانداخت و به روزگار دراز جنگ پیوست تا او را بگیرد ...» (همان: ۲۲۱).

در این میان تنها بزرگمهر است که مستثنی می‌شود و آن نیز به این دلیل است که در حکایتی که درباره او نقل شده، به خاطر دست برداشتن از «دین گبرکان» در مقابل انوشیروان قرار می‌گیرد: «چنان خواندم که چون بزرگمهر حکیم از دین گبرکان دست برداشت که دین باخلل بوده است و دین عیسی پیغمبر، صلوات‌الله علیه گرفت ...» (همان: ۴۷۲).

نکته دیگر اینکه گرچه در این دوره، جشن‌های ایرانی مانند نوروز و مهرگان و سده، در کنار اعیاد اسلامی برگزار می‌شده و تلقی برخی از پژوهشگران این است که: «غزنویان جشن‌های ایرانی را به خاطر جلب اعتماد ایرانیان و جشن‌های اسلامی و اعیاد مذهبی را به خاطر خلیفه برگزار می‌کردند» (فلاح رستگار، ۱۳۸۸: ۳۲۷)؛ اما باید گفت آنچه از تاریخ بیهقی برمی‌آید این است که در برگزاری جشن‌های ایرانی، علاوه بر جلب اعتماد ایرانیان، هدف، جمع‌آوری اموالی بوده که به عنوان هدیه‌های این جشن‌ها می‌رسیده است، به گونه‌ای که هرگاه از این جشن‌ها سخن گفته می‌شود، جزء مهم آن دریافت هدایاست:

«روز دوشنبه ... به جشن مهرگان بنشست و چندان نثارها و هدیه‌ها و ستور آورده بودند که از حد و اندازه بگذشت» (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۷: ۴۲۲).

«و امیر، رضی‌الله عنه، به جشن مهرگان نشست و ... بسیار هدیه‌ها و نثار آوردند» (همان: ۹۲۵).

«و روز یکشنبه چهارم ذوالحجه به جشن مهرگان نشست و از آفاق مملکت هدیه‌ها که ساخته بودند پیشکش را در آن وقت بیاوردند» (همان: ۷۵۲).

«روز سه‌شنبه ... امیر به جشن نوروز نشست و داد این روز بدادند کهتران به آوردن هدیه‌ها و امیر هم داد به نگاهداشت رسم» (همان: ۷۵۷).

«امیر به جشن نوروز بنشست و هدیه‌ها بسیار آورده بودند و تکلف بسیار رفت» (همان: ۹۴۱-۹۴۲)

و این هدیه فرستادن در جشن‌های ایرانی برای سلطان، حتی بخشی از خراج حکام ولایات را هم تشکیل می‌داده است:

«اکنون اگر خداوند ببیند، این ولایت بر بنده نگاه دارد و بنهد آنچه نهادنی باشد، چنان‌که عادل امیر بزرگ بر پدرش نهاده بود، و به فرصت بنده می‌فرستد با خدمت نوروژ و مهرگان» (همان: ۲۸۸).

«سه روز در مناظره بودند تا قرار گرفت بدان که وی خلیفت امیر باشد در سپاهان ... و هر سالی دویست هزار دینار هریوه و ده هزار طاق جامه از مستعملات آن نواحی بدهد بیرون هدیه‌ی نوروژ و مهرگان از هر چیزی و اسبان تازی ...» (همان: ۱۴).

علاوه بر اینکه این جشن‌ها، فرصتی برای مدح پادشاهان غزنوی به وجود می‌آورد. سلاطین غزنوی به مداحی علاقه زیادی داشته و در این راه صله‌های زیادی می‌دادند و به قول بیهقی «این خداوند شعر می‌خواست و بر آن صلت‌های شگرف می‌فرمود» (همان: ۷۲۵). با بزرگ‌نمایی‌هایی که شاعران در مورد آن‌ها انجام می‌دادند و آن‌ها را برتر از سلاطین گذشته ایران می‌شمردند، هم ذکر خود را در تاریخ ثبت کرده و هم به نوعی برتری خود را بر پادشاهان و شخصیت‌های گذشته ایران اثبات می‌کردند. شاعران در این مدیحه‌ها، پادشاهان غزنوی را با شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران باستان مقایسه کرده و بر آن‌ها برتری می‌دادند:

کزو نکردی یکی اردشیر و نوشروان

سفر یکی است خداوند را و پنجه فتح

(عنصری، ۱۳۶۳: ۲۵۱)

بی‌شک از خسرو نیامد بر سر افراسیاب

آنچه اندر جنگ سرجهان تو کردی خسروا

(همان: ۱۴)

ای به بزم اندر نبوده همچو تو نوشیروان

ای به بزم اندر نبوده همچو تو اسفندیار

(فرخی، ۱۳۷۱: ۳۳۶)

و به این ترتیب کاملاً در خدمت اهداف آنها قرار می‌گرفتند. از این روست که هدیه‌ی مداحی شاعری مانند علوی زینبی، چنان گران است که با پیل به خانه‌اش می‌فرستند: «در یک شب علوی زینبی را که شاعر بود یک پیل وار درم بخشید هزارهزار، چنانکه عیارش در ده درم نقره، نه‌ونیم آمدی و فرمود تا آن صلت گران را بر پیل نهادند و به خانه علوی بردند» (همان: ۱۸۱)؛ اما البته اگر شاعری می‌خواست از فرصت شعرخوانی در این جشن‌ها برای پند دادن به شاه استفاده کند، به سرنوشت مسعود رازی دچار می‌شد که در جشن مهرگان چنین کرد و سلطان مسعود بر او خشم گرفت و «فرمود تا او را به هندوستان فرستادند» (همان: ۹۲۵) و بیهقی تأکید می‌کند که هرچند «این مسکین نیکو نصیحتی کرده‌بود» (همان)؛ اما «شعرا را با ملوک این نرسد» (همان).

www.anjomanfarsi.ir

### نتیجه‌گیری:

تاریخ بیهقی گنجینه‌ی ارزشمندی است که اطلاعات فراوانی درباره‌ی زندگی اجتماعی و سیاسی دوره‌ی غزنوی به دست می‌دهد. از جمله اطلاعاتی که از این کتاب می‌توان گرفت، نگاه غالب دوره‌ی مذکور به عناصر ایران قبل از اسلام است. پادشاهان غزنوی به خاطر اینکه غلام‌زاده بودند، از سویی دین را در مقابل اصالت نژادی قرار دادند و کوشیدند با توجیه شرعی حکومت خود و نسب‌سازی مذهبی و توجیه امور با تقدیر ایزدی، غلام‌زادگی خود را پوشش دهند و از سوی دیگر تلاش کردند با تحقیر ایرانی و اصالت‌ها و ارزش‌های ایرانیان، مانند پادشاهان و شخصیت‌های ایرانی نقیصه‌ی ایرانی بودن خود را جبران کنند. بر اساس داده‌های این مقاله، برگزاری جشن‌های ایرانی نیز در دوره‌ی غزنویان، بیشتر به خاطر به دست آوردن اموالی بود که به عنوان هدیه‌ی این جشن‌ها آورده می‌شد.

۱- گرچه کم و بیش در دیگر متون نزدیک به این دوره هم می‌توان چنین توجیهاتی را مشاهده کرد؛ چنانکه در سیاست‌نامه پادشاه برگزیده‌ی خداوند شمرده می‌شود: «ایزد تعالی در هر عصر و روزگاری، یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام‌بندگان را بدو بازبندد و در فساد و آشوب را بدو بسته گرداند...» (نظام‌الملک، ۱۳۶۴: ۵)؛ اما بسامد آن بسیار کم است؛ چنانکه خواجه نظام‌الملک تنها در مدح آغازین کتابش آن را می‌آورد؛ در حالی که بیهقی به طور مستقیم و غیرمستقیم آن را به خواننده القا می‌کند که چنانکه گفته شد متکی بر باورهای شخصی اوست که تحت تأثیر تربیت دیوانی وی شکل گرفته است.

۲- مانند ابیات زیر:

حدیث رستم دستان و نام سام‌سوار  
(فرخی، ۱۳۷۱: ۶۱)  
مهتر از تو نبود جم یا نوذر  
(همان: ۱۲۸)  
هزار پیل کشته‌ای تو در بربر  
(همان: ۱۳۰)

شجاعت تو همی بسترد ز دفترها  
صفدر چون تو نبود رستم یا سام  
وگرکه رستم‌پیلی بکشت در خردی

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

۳- این موضوع تنها در تاریخ بیهقی به این صورت گسترده انعکاس یافته؛ چراکه تنها در این کتاب است که به جزئیات هم پرداخته شده است.

۴- «عجم» به معنای «غیر عرب» است (لغت‌نامه)؛ اما عموماً شاعران و نویسندگان، آن را به معنی «ایرانی» به کار برده‌اند. در تاریخ بیهقی نیز «عجم» به معنای «ایرانی» به کار رفته است.

هشتاد و نهمین نمایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir

منابع:

قرآن کریم

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۸)، «جهان بینی ابوالفضل بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ چهارم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، چاپ دوازدهم، نشر مهتاب

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، صور خیال در شعر فارسی، چاپ سوم، تهران: انتشارات آگاه

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۰)، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، چاپ هفتم، تهران: انتشارات فردوس

عنصری، ابوالقاسم حسن (۱۳۶۳)، دیوان عنصری بلخی، تصحیح دبیرسیاقی، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه سنایی

فرخی سیستانی (۱۳۷۱)، دیوان حکیم فرخی سیستانی، تصحیح دبیرسیاقی، چاپ چهارم، تهران: کتابفروشی زوار

فلاح رستگار، گیتی (۱۳۸۸)، «آداب و رسوم و تشریفات دربار غزنه از خلال تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، چاپ چهارم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی  
نظامی عروضی، احمد بن عمر (۱۳۶۹)، چهارمقاله، به اهتمام محمد معین، چاپ دهم، تهران: معین



انجمن علمی زبان و ادب فارسی



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

ژوئیه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

[www.anjomanfarsi.ir](http://www.anjomanfarsi.ir)